

سلام الله عليها

نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

اعلام نهج البلاغه

شناختی از کسانی که در نهج البلاغه یاد شده اند

محمد هادی امینی

در توصیف گزافه گویی، و در تعریف زیاده روی نیست اگر بگویم که نهج البلاغه استوارترین پایگاه علمی و نیرومندترین پشتوانه فکری است که میراث فرهنگی عربی و اسلامی را در طول قرن‌ها محفوظ نگاه داشته و تا آن زمان که زندگی و انسان در طبیعت رو به تکامل است، این میراث را همچنان حفظ خواهد کرد. کتابی که باطل را از هیچ سویی بدو راه نیست... کلامی که از اندیشه فصیح‌ترین عرب و داناترینشان نسبت به زیورهای سخن تازی پس از همتایش پیامبر اعظم‌تر اویده است. پرداخته امیر مؤمنان و سرور مسلمین و خاتم اوصیاء و نخستین کسی که به اسلام گروید و نسبت به پیمان خدا از همه وفادارتر بود... کسی که گفته امتیازات او بر همه می‌چربید و فرمان خدا را بیش از همه پاس می‌داشت و به اسلام، از همه آگاه‌تر بود، و این راهنما و مشعل ایمان، و دروازه حکمت و دانش، امام علی بن ابی طالب هاشمی پاک، زاده کعبه و پاک کننده آن از هر خدای دروغین، شهید در خانه خدا، در مسجد کوفه، و محراب عبادت و نماز خویش به سال (۴۰ هجری...) کتاب پاک نهج البلاغه به عصر معینی مخصوص و پیرامون مسئله ویژه‌ای نیست. کتابی است در برگیرنده حوادث و مفاهیم گونه‌گون و اصول دانش از تاریخ و اقتصاد و جامعه‌شناسی، اخلاق، جنگ، سوارکاری، آداب و سنن، تهذیب نفس، و همزمان، متضمن مهم‌ترین فنون فصاحت و وجوه بلاغت که به همه هدفهای سخن رسیده، و اندیشه را به همه راهها برده است و این چیزی است که از توان بشر بیرون است و چنانکه ابو العیناء عبید الله ابن یحیی بن خاقان وزیر متوکل و معتمد گوید: «در وصف برتریهای تو خویشان را چونان کسی دیدم که از روشنایی روز سخن می‌گوید از ماه تابان سخن می‌گوید که بر هیچ بیننده‌ای پنهان نباشد.

از این رو تو را نمی‌ستایم و سخن گفتن از تو را به آگاهی که مردم در باره تو دارند وا می‌گذارم.» یا چنانکه عز الدین مدائنی معتزلی معروف به ابن ابی الحدید متوفی به سال (۶۵۵ هجری) گوید: «در این کتاب مقدس تصویرهایی می‌بینم گویا از جنگهایی در گرفته و حمله‌هایی بی امان و صحنه‌هایی زنده از حق راست درخشان غالب به دست پرچمدار پیروزش امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و صحنه‌هایی از فرجام باطل شکست خورده خاموش مغلوب مطرود، و نیز انجمنهایی پر ازدحام از ارواح عالی و نفوس پاک و قلوب صادق که در جستجوی رستگاری و مقصود گم شده خویش‌اند و در آن، خویشان را از لغزشگاهها و اوهام به پایگاه فضیلت و درجات انسانیت و کمال یعنی آنجا که مدینه فاضله و فردوس برین و تجلی‌گاه روشن‌ترین نور است بر می‌کشند و خویشان را از شر ناپاکی‌ها و از چنگال اوهام می‌رهانند. و نیز در این کتاب، طلیعه شکوه‌مندی از دلاوری سخنور حکمت و بنیانگذار فصاحت را می‌بینیم که در آن به توحید کلمه و کلمه توحید می‌خواند و راه درست را به جامعه و نسلهای آینده نشان می‌دهد و دقایق امور سیاست کشور را به ایشان گوشزد می‌کند و آنان را به طرق آگاهی و مدارج سروری و سر بلندی تدبیر نیک رهنمون می‌گردد.

حقیقت این است که نهج البلاغه از آغاز تألیف یا از هنگامی که از اندیشه تابناک امام تراوید، مطلوب مردمان و گمشده استاد و دانشجو و سخنور و زاهد و سیاستمدار و دانشمند بوده و هیچ کس از آن بی نیاز نبوده است. از این رو می‌بینیم که شیخ «محمد عبده» نسلها و نیز جوانان را به تأمل در آیات این کتاب فرا می‌خواند و از دوری مردم از نهج البلاغه و روی آوردنشان به کتابهای بیبوده اشک می‌ریزد. می‌گوید: «امیدوارم توضیحات کوتاهی که نوشته‌ام جوانان این زمان را سودمند افتد. زیرا می‌بینم که در راه آموختن زبان عربی بدنبال سلیقه‌ها و ملکات لغوی افتاده‌اند و هر کدام در جستجوی زبانی سخنور و خامه‌ای نویسنده است. ولی به دنبال مطالعه «مقامات» و «مراسلات» می‌افتند. کتابهایی که نویسندگان بی اصالت نوشته‌اند یا متأخران از ایشان تقلید کرده‌اند و در تحریر آن جز لطافت کلمات و

جناس و سجع و سایر زیورهای لفظی یا به اصطلاح فنون بدیعی، به چیز دیگری توجه نداشته‌اند، و عباراتشان از معانی ارجمند یا شیوه‌های عالی خالی بوده است. با این که این گونه سخن گوشه‌ای از ادب عربی نه همه آنست، و اگر سخن همگی از همین دست باشد پست‌ترین نوع سخن است و زیورهایی که به اواخر واژگان آن آویخته حتی نمی‌تواند آن را به درجه متوسط ارتقاء دهد. اینان اگر به مطالعه آثار اهل زبان به ویژه بلند پایگانشان بگردند دلخواه خود را که به سوی آن گردن می‌کشند خواهند یافت... تا زیان همگی بر این عقیده‌اند که سخن «امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)» برترین و رساترین سخن پس از کلام خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اوست و در محتوی و روش و نیز در ارائه معانی شکوهمند از همه برتر است. «عبده» سپس، سخن خود را چنین به پایان می‌برد که: «برای طالبان زبان ارزشمند و کسانی که به مقامات عالی سخنوری می‌اندیشند سزاوار آن است که این کتاب را به عنوان مهمترین متن و برترین سخن مأثور از برکنند و معانی و هدفهایی را که گفتارهای آن برای آن گفته آمده نیک دریابند و در الفاظ آن با توجه به معانی که برای دلالت بر آنها برگزیده شده تأمل کنند تا از این راه، به هدف عالی و دلخواه خویش دست یابند.» به هر حال، اگر این دلیل چیزی باشد دلالت بر آن دارد که بزرگداشت نهج البلاغه و برگزاری جشنی بنام این کتاب، بزرگداشت همه ارزشهای انسانی و نمونه‌های برتر و خصلت‌های ارجمند است بالاخره این علم است که در طول تاریخ و برای نخستین بار، در شکوفایی جمهوری اسلامی جوان و ظفرمند ایران بر پا داشته می‌شود، و بنیانگذاران آن گروهی از دانشمندان و استادان ادب و سخنوری و پیشاهنگان فضیلت‌اند که به یاری تنی چند از نیکان و نکوکاران بدان دست یازیده‌اند.

بنا به دعوت کنگره هزاره نهج البلاغه، نسبت به سهم خود، معرفی کوتاه اعلام دارد در نهج البلاغه را که ضمن سخنان امام (علیه السلام) از آنها یاد شده است به عنوان موضوع بحث خود برگزیده‌ام. امیدوارم این بحث به عنوان راهنمای پژوهندگانی گردد که مایلند در باره رهبران اسلام و پیشروان فکری که نامشان در نهج البلاغه آمده است پژوهش کنند. اعلام را به ترتیب الفبایی می‌آورم و در معرفی ایشان، به منابع مهم تاریخی تکیه می‌کنم. ضمناً نام پیامبرانی را که در نهج البلاغه از ایشان یاد شده است مانند: آدم، ابراهیم، داود، عیسی، موسی، هارون و محمد (علیهم السلام) در این بحث وارد نکرده‌ام. توفیق همه کوشندگان راه خدمت به این امت را که بهترین امتها است از خداوند خواستارم و امیدوارم خداوند گامهای همه خدمت‌گزاران را در راه عزت و سر بلندی و استقلال و رستگاری این امت استوار دارد.

«انه سمیع مجیب»

تهران - محمد هادی امینی

اعلام نهج البلاغه

۱- ابوذر غفاری:

جندب بن جنادة بن سفیان بن عبید بن حرام بن غفار، (۱) که به سال (۳۱ ۳۲ هجری) در زمان عثمان، در «ربذه» درگذشت و ابن مسعود بر جنازه او نماز گزارد. ابوذر از صحابه پیامبر و یکی از ارکان چهارگانه بوده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در باره اش فرمود: «هیچ درختی در سایه خود و هیچ زمینی بر روی خویش سخنگویی صادقتر از ابوذر ندیده است». ابوذر را کتابی است به نام «خطبه» وی مردی دانشمند بود و از زهد و پرهیزکاری و فاش کردن حق بر جسته بوده است از علی (علیه السلام) در باره شخصیت او پرسیدند فرمود: «وی علمی در سینه داشت که دیگران از فرا گرفتن آن ناتوان بوده‌اند. آن گاه بر علم خویش تکیه کرد و از مرزهای آن هرگز پای فراتر نهاد».

ابوذر روزی در برابر در کعبه ایستاد و رو به مردم گفت: - ای مردم من جندب بن سکن غفاری هستم. من صلاح شما را می‌خواهم و شما را دوست می‌دارم. بیایید، مردم به گرد او حلقه زدند، آن گاه به مردم گفت: - اگر یکی از شما قصد سفر کند توشه‌ای شایسته که از آن گزیر نباشد با خود بر می‌دارد.

راه قیامت سزاوارترین راهی است که برای آن توشه بر می‌دارید.

مردی ایستاد و به ابوذر گفت: - ای ابوذر، راهنمایمان کن.

ابوذر گفت:

برای کارهای بزرگ حج بگذارید و برای نهیب روز رستخیز روزه بدارید و برای وحشت از گور، دو رکعت نماز در تاریکی شب بگزارید و سخن حقی که بر زبان می‌آورید و سخن زشتی که از آن خاموش می‌شوید صدقه‌ای است که به مسکینان می‌دهید چنین کنید باشد که از روزی دشوار رهایی یابید.

۲- ابن تیهان:

ابو الهیثم مالک بن تیهان بن عتیک بن عمرو بن عبد الاعلم بن عامر بن زعوراء ابن جشم بن الحارث بن الخزرج بن مالک بن الاوس الانصاری الأوسی. (۲)

وی یکی از نقیبان شب عقبه بود. در جنگ بدر شرکت کرد و به سال (۳۷ هجری) در صفین کشته شد. پاره‌ای گویند وی در جنگ صفین با علی (علیه السلام) بود و اندکی پس از آن درگذشت.

وی دارای نخلستان و گوسفندان بسیار بود. برادرش عتیک بن تیهان از بدریان بود و در جنگ احد به شهادت رسید.

۳- الأشعث:

ابو محمد الأشعث بن قیس بن معدی کرب به معاویة بن ثعلبة بن عدی بن ربیعة ابن الحارث بن معاویة بن ثور الکندی.(۳)

وی یکی از شصت سوار کندی بود که در سال دهم هجری به نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمدند و اسلام آوردند. همین که اسلام آورد. اُمّ فروه خواهر ابو بکر را به زنی خواست و موافقت شد. آن گاه به یمن بازگشت و پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از اسلام روی برگردانید. ابو بکر سپاهیان خود را به یمن فرستاد آنان اشعث را اسیر کرده به نزد ابو بکر آوردند. اشعث به ابو بکر گفت مرا برای جنگ نگاهدار و خواهرت را به عقد من در آور. ابو بکر خواهرش اُمّ محمد بن الاشعث را به او داد و چون عقد زناشویی بسته شد با شمشیر آخته به بازار شتر رفت و هر شتر نر یا ماده‌ای که می‌دید پی کرد، مردم بانگ برآوردند که: «اشعث کافر شده است» همین که از کار شتران فارغ شد شمشیر به سویی افکند و رو به مردم گفت: به خدا کافر نشده‌ام. این مرد خواهر خود را به عقد من در آورده است. ما اگر در دیار خود می‌بودیم سوری جز این بر پا می‌داشته‌ایم. ای مردم مدینه شتران را «نحر» کنید و بخورید و شما ای صاحبان این شتران، بیایید و بهای شتران را از من بگیرید. سوری مانند سور عروسی اشعث دیده نشد.

اشعث در جنگ یرموک (شام) شرکت کرد و چشمانش کور شد. وی همچنین در جنگهای قادسیه، مداین، جلولاء، و نهاوند شرکت داشته است. اشعث در کوفه مقیم شد و در سال (۴۲ هجری) در همان جا درگذشت و حسن بن علی (علیه السلام) بر او نماز گزارد. ابن منده گوید: این اشتباه است. زیرا حسن بن علی در سال ۴۲ نه در کوفه که در مدینه بوده است.

۴- انس:

ابو حمزه انس بن مالک بن النضر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن النحر بن ثعلبة بن عمرو بن الخزرج بن حارثة الأنصاری الخزرجی،(۴) وی به سال (۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۰ هجری) در بصره درگذشت و آخرین صحابی بود که در بصره بدرود حیات گفت.

وی به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خدمت کرد.

نام او را بر خود می‌نهاد و بدان می‌بالید. خضاب زرد می‌بست. بوستانی داشت که در سال دوبار میوه می‌داده است.

ریحانی در باغ داشت که بوی مشک از آن می‌آمد. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای فزونی مال و فرزند او دعا کرده بود. از پشت خود هشتاد پسر و دو دختر داشت و پس از مرگ، شماره فرزندان و نواده‌های او به صد و بیست رسید. وی از تیراندازان نامی بوده است.

۵- برج:

برج بن مسهر بن جلاس بن الارت الطایی. (۵) وی از خوارج بود که در دیار «طی» می‌زیسته است. ابو تمام در «حماسه» خود ابیاتی از شعر او را نیز آورده است. او را داستانی است با سواد ابن قارب دوسی که پیش از اسلام از کاهنان بوده است.

۶- بسر:

ابو عبد الرحمن بسر بن ارطاة بن عمویمر بن عمران بن الحلبس بن سیار بن نزار بن معیص بن عامر بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة، (۶) وی در سال (۸۶ هجری) درگذشت. بسر از سرداران سفاک و جبار و از یاران معاویه بود. در فتح مصر شرکت داشت.

معاویه به سال (۳۹ هجری) او را به سوی مدینه گسیل داشت و او مدینه را زیر فرمان آورد، به مکه و سپس به یمن فرستاد و او هر دو جا را گرفت. معاویه به وی دستور داده بود تا از یاران علی هر که را بیاد امان ندهد. او گروه بسیاری از یاران امام را کشت. آن گاه به شام باز گشت و در سال (۴۱ هجری) معاویه او را والی بصره کرد. اندکی در آنجا بماند و سپس به شام باز گشت. معاویه این بار او را والی منطقه «بحر» کرد.

با رومیان جنگید و در سال ۵۰ هجری به قسطنطنیه رسید. پس از آن در عقلش خلل پدید آمد. با این حال، معاویه همچنان او را با خود نزدیک می‌داشت تا آنکه در سن نود سالگی در شام درگذشت.

۷- جابر:

جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام بن ثعلبة بن حرام بن كعب بن غنم بن كعب بن سلمة بن سعد بن علی بن اسد بن ساردة بن تزید بن جشم بن الخزرج، (۷) متوفی به سال (۷۷ ۷۴ هجری) وی در هنگام مرگ نود و چهار سال داشت. در جنگ عقبه دوم و بدر واحد شرکت داشت. از او نقل کنند که گفت: در هفده غزوه به روایتی در هجده غزوه با پیامبر بوده‌ام. در صفین نیز از یاران علی (علیه السلام) بود. او در اواخر عمر نابینا شد. شارب خود را بسیار کوتاه می‌کرد و خضاب زرد می‌بست. وی آخرین کسی بود از حاضران عقبه که در مدینه چشم از جهان فرو بست. حدیث بسیار می‌کرد و از حافظان سنت بود.

۸- جریر:

ابو عبد الله بن جابر بن مالک بن نصر بن ثعلبة بن جشم بن عوف بن خزیمه بن حرب بن مالک بن سعد بن نذیر بن قسر بن عبقر بن انمار بن اراش البجلی، (۸) متوفی به سال (۵۱ ۵۴ هجری). چهل روز قبل از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اسلام آورد. صورت زیبا داشت. عمر بن خطاب در باره او گوید: «جریر یوسف این امت و سرور قوم خویش است». او در جنگهای عراق از «قادسیه» و جز آن، تأثیری عظیم داشت. همه قبیله بجیله پراکنده بودند و عمر ایشان را متحد ساخت و جریر را بر آنان گذاشت. وی در کوفه به نزد امام علی (علیه السلام) آمد و با او بیعت کرد و از فرمانبرداران او شد. جریر از شاعرانی بود که کم می‌سرود. تذکره نویسان پاره‌ای از اشعار او را نقل کرده‌اند.

۹- جعفر ذو الجناحین:

جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی القرشی الهاشمی مقتول به سال (هشتم هجری). (۹) جعفر پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و برادر علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود.

وی جعفر طیار لقب داشت. و در صورت و سیرت شبیه‌ترین مردم به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود. اندکی پس از برادرش اسلام آورد. او را دو هجرت بود: هجرت به حبشه و هجرت به مدینه. پیامبر او را «ابو المساکین»: «پدر مسکینان» می‌نامید. جعفر ده سال از علی (علیه السلام) و عقیل ده سال از جعفر و طالب ده سال از عقیل بزرگتر بود. در هجرت به حبشه در نزد نجاشی بماند تا هنگامی که خیبر گشوده شده به نزد پیامبر باز گشت.

پیامبر به دیدار او رفت، او را در آغوش گرفت و بر وسط دو چشمش بوسه زد. پیامبر در آن حال گفته بود: نمی‌دانم به کدامین شادترم: به رسیدن جعفر یا گشودن خیبر. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را در کنار مسجد جای داد. جعفر در جنگ «موتة» به شهادت رسید و دو دست او قطع شد. پس از شهادت هفتاد و چند زخم از شمشیر و نیزه بر تن داشت.

آورده‌اند که چون پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از کشته شدن او آگاه شد به نزد همسرش اسماء بنت عمیس رفت و به او تسلیت گفت. فاطمه نیز از در آمد و گریه کنان «وا عمّاه» می‌گفت: پیامبر فرمود بر کسی چون جعفر باید که زنان گریه کنند. پیامبر از کشته شدن جعفر سخت اندوهگین شد. تا آنکه جبرئیل به نزد پیامبر آمد و خبر داد که خداوند دو بال خونین به جعفر داد تا با فرشتگان در پرواز باشد. جعفر به هنگام مرگ چهل و یک سال داشت.

۱۰- حارث همدانی:

فرهنگ نویسان در ضبط نام او اختلاف دارند. در «تنقیح المقال» (۱/ ۲۴۲) او «الحارث بن قیس الاعور الهمدانی» (۱۰) و از یاران امیر المؤمنین (علیه السلام) است. دیگران معتقدند که «الحارث» یا «الحارث الهمدانی» مردی جداگانه است که نام پدرش معلوم نیست. پاره‌ای گفته‌اند که او «الحارث بن الحوتی الهمدانی» است که در خلاف ابن زبیر در گذشته است. «اعور» (یک چشم) صفت او است نه پدرش. پاره‌ای گویند که او در صفین کشته شده است. در تاریخ جنگ صفین از «الحارث الاعور» و «الحارث بن مالک الهمدانی» یاد شده است. در سفینه البحار (۱/ ۲۳۸) از کسی به نام «الحارث الاعور الهمدانی» یاد شده و در باره‌اش گفته شده است که از خواص امیر مؤمنان و از فقیهان بوده و به سال (۶۵ هجری) در گذشته است.

۱۱- حرب الشبامی:

وی «حرب بن شرحبیل الشبامی» است. (۱۱) شرح حال او را در فرهنگهای اعلام ندیده‌ام جز این که وی از دوست داران امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده و در جنگ صفین شرکت داشته است.

نصر در کتاب «وقعه صفین» در باره‌اش گوید: آن گاه علی بر شبامیان گذشت. صدای شیون و زاری بلند بود. حرب بن شرحبیل شبامی به سوی امام پیش آمد. علی (علیه السلام) فرمود: زنان بر شما چیره‌اند که نمی‌توانید از چنین زاری و شیونی بازماند دارید شرحبیل گفت: ای امیر مؤمنان اگر یک یا دو یا سه خانه می‌بود شاید می‌توانستیم بازماند داریم ولی از این کوی یک صد و هشتاد تن کشته شده‌اند. خانه‌ای نیست که در آن صدای گریه بلند نباشد. ولی ما مردان گریه نمی‌کنیم بلکه از شهادت اینان خوشحالیم. علی (علیه السلام) گفت: خداوند کشتگان و مردگان شما را رحمت کند. علی (علیه السلام) سواره بود و او همراه امام گام بر می‌داشت. علی فرمود: باز گرد آن گاه ایستاد و سپس گفت: باز گرد. زیرا پیاده بودن چون تو کسی «والی» را می‌فریبد و خواری مؤمنان است. «شبامی» منسوب به «شبام» (به کسر) نام یکی از شاخه‌های قبیله «همدان» است که برای یاری علی (علیه السلام) به صفین آمدند.

۱۲- الحسن السبط (علیه السلام):

(۱۲) الامام ابو محمد الحسن بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی القرشی الهاشمی، به سال (۴۷ هجری) مسموم گردید. او نوه پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و پاره تن او از دخترش سرور زنان جهان است. گوشتش از گوشت او و خونس از خون اوست. وی یکی از اصحاب کساء است که خداوند پلیدی را از ایشان دور ساخته و پاک و پاکیزه‌شان داشته است و یکی از کسانی است که خداوند در «سوره» «هل اتی...» آنان را ستوده و نیز از کسانی است که خداوند با ایشان به «مباهله» نصاری نجران رفت و یکی از دو «نقل» است که پیامبر بزرگ بر جای نهاده تا امتش بدان تمسک جویند و فرمود: چیزی که اگر بدان چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد.

۱۳- الحسین الشهید (علیه السلام):

(۱۳) الامام ابو عبد الله الحسین بن الامام امیر المؤمنین علی (علیه السلام)، که به سال (۶۱ هجری) در کربلا به شهادت رسید. فداکار بزرگ و مجاهد ظفرمندی که در راه دین از خود گذشت تا خشونت امویان و سیاست درنده خویانه و ضد بشری و ضد دینی‌شان را و نیز رفتار خشن جاهلی و عادات کفر آمیزشان را به امت اسلام اعلام کند و به نسل‌ها بگوید که اینان چگونه حرمت کلان را پاس نداشتند و به کودکان رحم نکردند و درندگی‌شان حتی در برابر شیرخواران نرمی نگرفت و از خشونت به زنان ابا نکردند. شاخه‌های درخت رسالت و گلهای نبوت و شکوفه‌های خلافت را به میدان نبرد فرستاد و هیچ گوهری از این گوهرها را استثناء نکرد و همگی جانانشان را در راه این آرمان پر ارج نهادند.

۱۴- حمزه سید الشهداء:

ابو عامر حمزه بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف، (۱۴) که در سال (سوم هجرت) در جنگ احد شهید گردید. وی عم رسول خدا و برادر شیری او بود و هر دو از پستان «ثویبه» کنیز ابی لهب شیر نوشیدند. وی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دو سال و به قولی چهار سال بزرگتر بود.

حمزه به «سید الشهداء»: «سرور شهیدان» لقب یافت وی در سال دوم بعثت پیامبر، اسلام آورد. در جنگ بدر با دو شمشیر نبرد کرد و در جنگ احد سی و یک تن را کشت. پای او در حال نبرد لغزید و از پشت به زمین افتاد و زره از روی شکمش به یک سو رفت، هم در آن لحظه یک حبشی نیزه خود را در شکم او فرو برد و او را کشت. مشرکین حمزه و سایر کشتگان اسلام را در آن جنگ مثله (قطعه قطعه) کردند و شکمشان را دریدند. پیامبر همین که تن او را در آن حال دید سخت دگرگون شد و فرمود: اگر پیروز شوم هفتاد تن از ایشان را قطعه قطعه خواهم کرد. در اینجا بود که بدو وحی رسید که: «و ان عاقبتکم، فعاقبوا بمثل ما عوقبتکم به، و لئن صبرتم، لهو خیر للصابرین، و اصبر و ما صبرک الا بالله» (۱۵) یعنی: اگر کیفر می‌دهید چنان کنید که با شما کرده‌اند. ولی اگر شکیباید، شکیبائی برای شکیبایان بهتر است صبر کن و جز به یاری خداوند صبر نتوانی کرد.

پیامبر پس از آنکه به مدینه بازگشت دید که زنان بر کشتگان انصار نوحه می‌کنند. فرمود ولی بر حمزه زنی نمی‌گیرد انصار چون این سخن پیامبر را شنیدند به زنان خود گفتند: نخست بر حمزه و آن گاه بر کشتگان خویش توجه کنند. حمزه به هنگام شهادت پنجاه و هفت سال داشت فرزندان او عماره، یعلی، عامر نام داشتند.

۱۵- خباب بن الارت:

ابو محمد خباب بن الارت بن جندله بن سعد بن خزیمه بن کعب بن زید بن مناة بن تمیم الخزاعی، (۱۶) متوفی به سال (۳۷ هجری). او نخستین صحابی بود که در پیرامون کوفه مدفون گردید.

علی (علیه السلام) در ترحیم او فرمود: «خداوند خباب را پیامرزد که با رغبت اسلام آورد و فرمانبردارانه هجرت کرد و مجاهد زیست». وی در جنگ صفین و نهروان حضور داشت و به هنگام مرگ هفتاد و سه ساله بود. قریش آتش بر افروخته و او را بر روی آتش کشیدند و چنانکه آتش با کفل او خاموش گردید و اثر آتش بر تنش آشکار بود. ابن اثیر گوید: زره آهنین بر او پوشانیدند و او را در آفتاب داغ نهادند ولی او به خواستشان تن در نداد.

۱۶- خزیمه ذو الشهادتین:

ابو عماره خزیمه بن ثابت بن عماره بن الفاکه بن ثعلبه بن ساعده بن عامر بن عباد بن عامر بن خطمة الاوسی الخطمی ذو الشهادتین. (۱۷) وی در صفین به شهادت رسید. او را ذو الشهادتین بدان گفته‌اند که پیامبر شهادت او را دو شهادت شمرده بود. ابن ابی لیلی گوید: در صفین بودم، مردی را دیدم با ریش سفید و عمامه بر سر و لثام بر چهره. فقط انتهای ریش او دیده می‌شد. سخت می‌جنگید. گفتم ای شیخ با مسلمانان می‌جنگی لثام از چهره برداشت و گفت: بلی، من خزیمه‌ام. از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: «با همه کسانی که با علی می‌جنگند بجنگ».

۱۷- ذعلب الیمانی:

ذعلب یمانی، (۱۸) از اصحاب علی (علیه السلام) شیوا و رسا سخن می‌گفت. هم اوست که به علی (علیه السلام) گفت: آیا پروردگارت را دیده‌ای و علی فرمود: «وای بر تو ای ذعلب من آن نیم که خدایی را که ندیده‌ام پرستش کنم» و ذعلب گفت: «چگونه او را دیده‌ای علی فرمود: «چشمان به دیدن جسمانی بیندش ولی دلها به حقیقت ایمان او را توانند دید».

۱۸- زبیر:

ابو عبد الله الزبیر بن العوام بن خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی القرشی الاسدی. (۱۹) وی به سال (۳۶ هجری) در سن شصت و هفت سالگی کشته شد. در جنگهای بدر و احد شرکت داشت و در جنگ یرموک فرماندهی دسته‌ای از سواران را بر عهده داشت. وی در جنگ «جابه» حضور داشت. عمر بن خطاب پس از خود او را از نامزدان خلافت اعلام کرد. زبیر ثروتمند و بازرگان بود. پس از مرگ، از او املاکی بر جای ماند که به چهل میلیون درهم فروخته شد. در کتاب «تاریخ الخميس» (۱) (۱۷۲) آمده است که او را هزار بنده بود.

زبیر همان کسی است که عایشه را به خروج در برابر علی (علیه السلام) تحریک کرد و جنگ جمل را سبب گشت که در آن خونهای پاکی به زمین ریخته شده بود. ابن الصباغ مالکی (ص ۸۶) می‌نویسد: شماره کشتگان جنگ جمل از یاران عایشه که سی هزار تن بودند، به شانزده هزار و هفتصد و نود تن رسید. از یاران علی که بیست هزار تن بودند هزار و هفتاد تن کشته شدند.

۱۹- زیاد بن ابیه:

او زیاد بن سمیه است. (۲۰) سمیه نام مادر اوست. پاره‌ای گفته‌اند که او فرزند ابو سفیان صخر ابن حرب بن امیه است. ولی ابو سفیان او را به فرزندی پذیرفت. قبلا به او «زیاد بن عبید تقفی» می‌گفته‌اند. مادرش سمیه کنیزه حارث بن کلدیه بود. زیاد به سال (۵۳ هجری) درگذشت. وی زمان پیامبر را درک کرد ولی او را ندید. در زمان ابو بکر اسلام آورد او نخست دبیر مغیره بن شعبه و سپس دبیر ابو موسی اشعری در ایامی بود که ابو موسی امارت بصره را بر عهده داشته است.

آن گاه امام او را به امارت فارس منصوب کرد، و چون علی (علیه السلام) به شهادت رسید زیاد از فرمان معاویه سر باز زد و در قلاع فارس موضع گرفت. معاویه پس از آنکه از برادری خود با زیاد آگاه شد به زیاد نامه نوشت و او را نیز از این امر آگاه ساخت و در سال

(۴۴ هجری) او را به نسب خود ملحق نمود. زیاد بازوی نیرومند معاویه بود. معاویه او را والی بصره و کوفه و سایر نقاط عراق کرد و در همین سمت به سر برد تا سرانجام مرد.

۲۰- سعد بن ابی وقاص:

ابو اسحاق بن سعد بن ابی وقاص مالک بن اهییب بن عبد مناف القرشی الزهری، متوفی به سال (۵۵ هجری) صحابی و امیری که عراق را گشود. (۲۱) از کسانی که از سوی عمر نامزد خلافت شد. در جنگ بدر شرکت داشت و قادسیه را گشود و در سرزمین کوفه اقامت کرد و آنرا بین قبایل عرب تقسیم کرد و در آن خانه‌ای ساخت. و از آن پس خانه‌های بسیار در آنجا ساخته شد و تا پایان عهد عمر والی کوفه بود. عثمان نیز او را ابقاء در آن مقام کرد، ولی پس از چندی برکنارش کرد.

آن گاه به مدینه بازگشت و اندکی در آنجا بماند و کور شد. ۲۷۱ حدیث از او در کتابها نقل شده است. ابیاتی از شعر او در تذکره‌ها ثبت است. در «عقد الفرید» بخشی از نامه‌ای که سعد به معاویه نوشت چنین نقل شده است: «اما بعد، عمر کسی را که قرشی و شایسته خلافت نباشد، وارد شوری نکرده است.

هیچیک از ما بر دیگری، مگر با رای اکثریت تقدم ندارد، جز علی که امتیازات، در او هست ولی امتیازات او در ما نیست. و این چیزی است که آغاز و انجام آن را دوست نداشته‌ایم. اما طلحه و زبیر اگر در خانه‌های خود بمانند بر ایشان بهتر است. خدا ام المؤمنین را با کاری که کرده است ببخشاید.» در پاره‌ای منابع دیگر چون «الامامه و السیاسة» (۱/ ۷۶) و «جمهرة رسائل العرب» (۱/ ۳۵۸) و ابن ابی الحدید (۱/ ۲۹۰) پاسخ معاویه به سعد نیز چنین آمده است. معاویه در پاسخ نامه سعد بن ابی وقاص او را به قیام در راه خونخواهی عثمان دعوت کرد: «سلام بر تو، اما بعد، سزاوارترین مردم در یاری عثمان قرشیان اهل شوری هستند که حق او را شناختند و او را بر دیگران مقدم داشتند. طلحه و زبیر که شریکان تو در خلافت و شوری و نیز در اسلام مانند تو بوده‌اند به یاری و خونخواهی او برخاسته‌اند و عایشه نیز به آسانی پذیرفته است. پس تو هم از آنچه اینان از آن خشنودند خشنود باش و از آنچه اینان پذیرفته‌اند سرباز مزن، می‌خواهیم خلافت در میان مسلمانان به شوری تعیین گردد، والسلام»

پاسخ سعد به معاویه: «اما بعد، عمر جز کسانی را که شایسته خلافت باشند وارد شوری نکرده است پس در مسئله خلافت هیچیک از ما را بر دیگری برتری نباشد مگر به آرای اکثریت. ولی در علی امتیازی هست که در ما نیست و هر گاه علی خلافت را نخواهد و خانه نشین گردد اعراب هر چند در دور دستهای یمن به دنبال او خواهند رفت. و این چیزی است که آنرا از آغاز تا پایان خوش نمی‌داشته‌ایم. اما طلحه و زبیر اگر از خانه‌های خود بیرون نیایند بر ایشان بهتر است. خداوند ام المؤمنین را با کاری که کرده است ببخشاید، و السلام» همین پاسخ به روایت الامامة و السیاسة چنین است: «سعد به معاویه نوشت: اما بعد، اعضای شوری در مسئله خلافت هیچکدامشان را بر دیگری رجحان نباشد، جز علی که دارای سابقه است و امتیازی که در اوست، در ما نیست. او در خویهای ما با ما شریک است ولی ما در خویهای او شریک نیستیم. او به خاطر علم و ارجش از همه ما نسبت به خلافت سزاوارتر است. لیکن، تقدیر خداوند بود که خلافت را از او گرفت و در جایی که خواست نهاد. ما دانسته‌ایم که او نسبت به خلافت از ما شایسته‌تر است. ولی از سخن گفتن و مشاجره کردن گریزی نبوده است. از این بگذریم. اما کار تو ای معاویه، چیزی است که از آغاز تا انجام با آن موافق نبوده‌ایم. اما طلحه و زبیر اگر در خانه‌های خود بمانند برای‌شان بهتر است. خدای تعالی آنچه را که از ام المؤمنین سر زده است بر او ببخشاید.»

۲۱- سعد بن نمران:

سعید بن نمران بن نمر الهمدانی الناعطی، (۲۲) متوفی به سال (۷۰ هجری). رئیس قبیله همدان بود. در جنگ یرموک شرکت داشت. ابن عبد البر او را از صحابیان شمرده است. او از یاران حجر بن عدی کندی بود. زیاد بن ابیه او را دستگیر کرد و برای معاویه فرستاد تا معاویه او را بکشد. ولی حمران بن مالک همدانی از او شفاعت کرد و او را رها ساخت. زیرا او عامل امیر المؤمنین (علیه السلام) بر یمن بوده است، او به هنگام حمله بسر بن ارطاه به یمن، مردم یمن بر سعید شوریدند و او را از یمن راندند و چون به نزد علی (علیه السلام) آمد، امام او را به علت ترک جنگ سرزنش کرد و او ادعا کرد که جنگیده است ولی عبید الله بن عباس که عامل او در صنعاء بود از او یاری نکرد و گفت: ما را توان نبرد با این قوم نیست. سعید به گرگان کوچید و در آنجا خانه‌ها ساخت و زمینهایی فراهم آورد. در کتاب «الاصابه» (۱۳۲) گوید: مصعب می‌خواست منصب قضاء را به او بسپرد ولی برادرش او را از این تصمیم باز داشت چرا که وی از یاران علی بوده است.

۲۲- سلمان فارسی:

ابو عبد الله سلمان فارسی که به «سلمان الخیر»: «سلمان نیکی» نیز معروف است. (۲۳) وی به سال (۳۵ هجری) در گذشت و سیصد و پنجاه سال عمر کرد وی از کهنسالان است. گفته‌اند که او زمان عیسی بن مریم را درک کرده و دو کتاب آسمانی را خوانده است. وی سه دختر داشت: یکی در اصفهان و دو دختر در مصر. تذکره نویسان سبب اسلام آوردن او را به تفصیل نوشته‌اند. از یاران کاری پیامبر بود. دارای جسمی نیرومند و رایبی صائب بود: در باره ادیان و مسائل دیگر دانشمند بود. و هم اوست که در غزوه احزاب حفر خندق را به مسلمانان آموخت. چنانکه میان مهاجرین و انصار بر سر او اختلاف افتاد. هر کدام می‌گفتند که: سلمان از ماست. تا آنجا که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است». سلمان به امارت مداین منصوب گردید و در آنجا بماند تا سرانجام در همان جا درگذشت. حقوق خود را پس از دریافت تصدق می‌کرد. لیف خرما می‌بافت و جوی را که از برکت دستهای خود در مزرعه داشت می‌خورد. در باره او بررسیهای ویژه‌ای انجام گرفته است در کتب حدیث از او شصت حدیث آورده‌اند.

۲۳- سهل الانصاری:

ابو سعید سهل بن حنیف بن وهب بن العکیم بن ثعلبه بن مجدعه بن الحارث بن عمرو بن خنث بن عوف بن عمرو بن مالک بن الاوس. (۲۴) متوفی به سال (۳۸ هجری). از انصار است. در همه صحنه‌های نبرد با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود. در جنگ احد آن گاه که مردم، پیامبر را وا گذاشتند، سهل در کنار پیامبر ایستادگی کرد. او در آن روز، با پیامبر بیعت مرگ کرده بود.

پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از یاران علی بود. هنگامی که علی (علیه السلام) از مدینه عازم بصره شد، او را جانشین خویش کرد. سهل در صفین شرکت داشت. از سوی علی والی بلاد فارس شد ولی مردم فارس او را از خود راندند، آن گاه امام، زیاد بن ابیه را بر آنان گماشت. با او ساختند و خراج پرداختند.

۲۴- شریح بن الحارث:

شریح بن الحارث بن قیس بن الجهم بن معاویة بن عامر بن الراش بن الحارث بن معاویة بن ثور بن مربع بن معاویة بن کنده ابو أمیة. (۲۵) متوفی به سال (۸۷ هجری) وی صد سال عمر کرد. بعضی از صحابیان صد و بیست سال نیز گفته‌اند. شعر خوش می‌گفت کوسه بود و موی بر صورت نداشت. عمر او را به قضای کوفه گماشت. شصت سال در آنجا قضاوت کرد. همین که مختار بن ابی عبیده ثقفی والی کوفه شد شریح را به قریه‌ای که اهلش یهود بودند از کوفه تبعید کرد.

و چون مختار کشته شد و حجاج والی کوفه گردید شریح را که پیری فرتوت بود به کوفه باز گردانید و او را مأمور قضا کرد. ولی او از شرم کاری که مختار با وی کرده بود، قضا را نپذیرفت و حجاج نیز پافشاری نکرد و شریح از آن پس قضاوت نکرد تا سرانجام بمرد. شریح از کسانی است که به کفر حجر بن عدی کندی و عصبان او گواهی داد و زیاد گواهی شریح و سایر شهود را برای معاویه فرستاد.

۲۵- شریح بن هانی:

ابو المقدم شریح بن هانی بن یزید بن نهیک بن درید بن سفیان بن الضباب بن الحارث بن ربیعة بن الحارث بن کعب الحارثی، (۲۶) متوفی به سال (۷۸ هجری). یک صد و بیست سال عمر کرد.

از اصحاب وفادار و با صفای علی (علیه السلام) بود. در جنگ صفین حضور داشت. فرمانده بخشی از سپاهیان بود که تحت فرماندهی زیاد بن منذر حارثی بودند و همین که مالک اشتر بدانها پیوست، امام به اشتر فرمود تا در صورت روبرو شدن با مقدمه لشکر معاویه زیاد را بر میمنه و شریح را بر میسره بگمارد. چون زیاد والی کوفه شد شهادت گروهی را بر کفر و سرپیچی حجر بن عدی برای معاویه نوشت و به دروغ نام این شریح را نیز از گواهان آورد. شریح از این بهتان آگاه شد و از کوفه به «غریین» رفت و در سر راه پیکها ایستاد و نامه‌ای به آنها داد تا برای معاویه به شام برند. شریح در نامه خود به معاویه نوشت که: زیاد گواهی مرا بر ضد حجر بن عدی برای تو فرستاد ولی من گواهی می‌دهم که حجر نمازی بر پای می‌دارد و زکات می‌پردازد و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند. خون و مال او حرام است. اگر بخواهی از او بگذر معاویه گفت: شریح شهادت خود را پس گرفته است. آن گاه شریح برای نبرد به بجستان (سیستان) رفت و در آنجا کشته شد.

۲۶- صخر:

ابو سفیان صخر بن حرب بن أمیة بن عبد شمس بن عبد مناف، متوفی به سال (۳۱ هجری) صحابی بود و از سران قریش در جاهلیت. (۲۷) او پدر معاویه بنیانگذار دولت اموی است. به هنگام ظهور اسلام در جنگ مشرکین با اسلام صخر از سران مشرکین بود. فرماندهی قریش و کنانه را در جنگ‌های احد و خندق بر عهده داشت و با رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌جنگید. روز گشوده شدن مکه به دست مسلمین (سال هشتم هجرت) اسلام آورد. به شام کوچید ولی سرانجام در مدینه بمرد.

۲۷- طلحه:

ابو محمد طلحه بن عبید الله بن عثمان بن عمر بن کعب بن تمیم ابن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة القرشی التمیمی، (۲۸) مقتول به سال (۳۸ هجری) از صحابه پیامبر بود. پیامبر در مکه و قبل از هجرت میان او و زبیر عقد برادری بست. در جنگ احد و جنگهای بعد از احد شرکت داشت. با عراق بازرگانی گسترده‌ای داشت. عائله‌مندان بنی تمیم را تأمین می‌کرد و قروض ایشان را می‌پرداخت، در جنگ جمل از یاران عایشه بود. در همان جنگ کشته شد و در بصره مدفون گردید.

۲۸- عاصم بن زیاد:

عاصم بن زیاد، (۲۹) از اصحاب علی (علیه السلام) و زاهدی بود وارسته که از مردم کناره گرفت و به عبادت پرداخت. برادرش ربیع شکایت حال او را به نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) برد که او خانواده و فرزندانش را اندوهگین کرده است. امام فرمود عاصم را نزد من آورید، عاصم را نزد امام آوردند و همین که امام او را دید چهره در هم کشید و گفت: آیا از خانواده‌ات شرم نمی‌کنی به فرزندان رحمت نمی‌کنی گمان می‌کنی که خداوند با آنکه نعمتهای خوب خود را حلال کرده خوش ندارد تو از آن بهره‌مند شوی و تو در نظر خدا کم اهمیت‌تر از این باشی مگر نه این است که خداوند می‌فرماید: «و الارض وضعها للانام، فيها فاکهه و التخل ذات الاکمام»: زمین را با میوه و خرما برای مردم قرار داد سوگند به خدا که نشان دادن نعمت خدا به کردار بهتر از نشان دادن آن به گفتار است.

خداوند می‌فرماید: «اما از نعمت پروردگارت سخن بگو» عاصم گفت: ای امیر مؤمنان پس خود چرا در خوراک به غذای ساده و در پوشاک به لباس خشن بسنده می‌کنی. امام فرمود: وای بر تو، من مانند تو نیستم. خداوند بر امامان عادل واجب کرده است تا خویشان را با مردم ناتوان برابر دارند تا فقر فقیران بر آنان سخت نیاید. عاصم از آن پس عبای خود را به سویی افکند و پیشه‌ای پیش گرفت و به سوی کسان خود بازگشت.

۲۹- عباس:

ابو الفضل عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف، (۳۰) متوفی به سال (۳۲ هجری) در نزد پیامبر جایگاهی گرامی داشت. صحابه به فضل او معترف بودند و در کارها با او مشورت می‌کردند.

دو سال از پیامبر بزرگتر بود. در کودکی گم شد. مادرش نذر کرد که اگر او را پیدا کند خانه خدا را با حریر بپوشاند و چون او را پیدا کرد خانه خدا را با حریر پوشانید و نخستین کسی شد که خانه خدا را با حریر پوشانید. عباس در جاهلیت سقایت حاج و سرپرستی خانه خدا را بر عهده داشت و در اکثر جنگها حضور داشت و در جنگ حنین پایداری کرد و در مدینه اقامت گزید و در همان جا درگذشت. از او اشعاری در تذکرها نقل شده است.

۳۰- عبد الرحمن بن عتاب:

ابو محمد عبد الرحمن بن عتاب بن اسید بن ابی العیص بن امیه بن عبد الشمس. (۳۱) وی از یاران عایشه در جنگ جمل بود و در همان جنگ کشته شد. یاران عایشه در نماز به او اقتدا می‌کردند. مادرش «جویریة» دختر ابو جهل بود که علی (علیه السلام) از او خواستگاری کرده بود و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را از این وصلت بازداشتنه بود. آن گاه عتاب با وی ازدواج کرد و عبد الرحمن زاده شد.

۳۱- عبد الرحمن بن عوف:

ابو محمد عبد الرحمن بن عوف بن عبد عوف بن عبد الحارث بن زهرة بن کلاب بن مرة القرشی الزهری، (۳۲) متوفی به سال (۳۱) هجری). هفتاد و پنج سال زندگی کرد. نامش در جاهلیت «عبد عمر» و به قولی «عبد الکعبه» بود و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نام او را به عبد الرحمن مبدل ساخت.

وی ده سال پس از عام الفیل زاده شد و پیش از آنکه پیامبر به خانه ارقم در آید، به دست ابو بکر اسلام آورد. وی از مهاجران نخستین بود که به حبشه و نیز به مدینه هجرت کرد. در جنگ بدر و جنگهای دیگر شرکت کرد و پیامبر او را به دومة الجندل و کلب فرستاد. عبد الرحمن عضو شورای شش نفری بود که عمر بن خطاب خلافت را در میان ایشان نهاد. در یک روز سی بنده آزاد کرد و پس از مرگ طلای بسیاری از خود بر جای نهاد چنانکه طلاهای او را با تیر می‌شکستند و دست مردان از تبر زدن تاول زده بود. از اموال او هزار شتر و یک صد اسب و سیصد گوسفند بود که در بقیع می‌چریدند. چهار زن داشت که یکی از آنها را با هشتاد هزار درهم بیرون کرد.

۳۲- عبد الرحمن بن زمعه:

عبد الرحمن بن زمعة بن قیس بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامرین لؤی القرشی العامری، (۳۳) متوفی به سال (...). وی فرزند ولیده زمعه بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در باره او داوری معروف را کرد که: «فرزند متعلق به بستر است و برای زانی سنگ.» و این هنگامی بود که برادرش عبد بن زمعه و سعد بن ابی وقاص با هم نزاع کردند. نسب شناسان در نسب او اختلاف زیادی دارند، چنانکه جمع میان اقوال ایشان ممکن نباشد.

۳۳- عبد الله بن عباس:

ابو العباس عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشی الهاشمی متوفی به سال (۶۸ هجری). (۳۴) پسر عموی پیامبر بود. از بسیاری دانش به او «بحر»؛ «دریا» و نیز «حبر الأمة»؛ مرکب امت؛ قلم امت می‌گفتند. هنگامی که پیامبر و خاندانش در «شعب» مکه بودند، متولد شد. او را نزد پیامبر آوردند و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با آب دهانش گلوی او را مالش داد و این سه سال پیش از هجرت بود. ابن عباس دوبار جبرئیل را دید. او از شیعیان و یاران خاص علی شناخته می‌شود. از بسیاری گریه بر علی (علیه السلام) بینایی خود را از دست داد. ابن عباس پس از کور شدن این دو بیت را سرود: ان یذهب الله من عینی نورهما ففی لسانی و قلبی منهما نور قلبی ذکی و ذهنی غیر ذی و کل و فی فمی صارم کالسيف مشهور یعنی: خداوند اگر نور از چشمان من ببرد، در زبان و دلم نورشان بر جای است.

قلبم هشیار است و ذهنم تیز است.

برنده‌ای چون شمشیر آخته در دهان دارم.

عبد الله بن عباس گفت: در حالی که با عمر بن خطاب قدم می‌زدیم ناگهان به من گفت: - ابن عباس گمان می‌کنم که به یار تو (امام علی علیه السلام) ستم رفته است با خود گفتم به خدا من از پیش می‌دانسته‌ام که او مظلوم شده است.

آن گاه به عمر گفتم: - پس، آنچه را که او در باره‌اش ستم دیده بدو باز گردان.

عمر دست خود را از دست من کشید و در حالی که زیر لب چیزهایی می‌گفت گامی چند از من پیشتر رفت آن گاه ایستاد تا به او رسیدم. به من گفت: - به گمان من چیزی که او را از حقش باز داشته کمی سن او بوده است.

با خود گفتم. این سخن از آن یکی مهمتر است. آن گاه به او گفتم: - به خدا سوگند هنگامی که پیامبر بدو فرمود تا سوره «برائة» را از دست یار تو بگیرد، خداوند و پیامبرش سن او را اندک نمی‌دیده‌اند.

مبهوت شد و از پاسخ درماند.

ابن عباس در هفتاد سالگی در طائف درگذشت.

۳۴- عبد الله بن عثمان:

ابو بکر، عبد الله بن عثمان بن عامر بن عمر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لؤی القرشی التیمی، (۳۵) متوفی به سال ۱۳ (هجری). نامش عبد الکعبه بود پیامبر نام عبد الله را بر او نهاد.

پاره‌ای گفته‌اند که خانواده‌اش نام عبد الله بر او نهاد. بدو «عتیق» نیز گویند. وی در جاهلیت از سران قریش و در میانشان محبوب و سبب همبستگی‌شان بود. در سال هفتم بعثت پس از آنکه بیش از پنجاه مرد به اسلام درآمدند، وی نیز اسلام آورد. مؤید این گفته، سخن پیامبر است که تذکره نویسان و مورخان آنرا صحیح شمرده‌اند. پیامبر فرمود: «فرشتگان به مدت هفت سال تنها بر من و بر علی درود می‌فرستاده‌اند، زیرا، نماز می‌خواندیم و جز ما کس دیگری نبود که با ما نماز بگزارد» با انتخاب، بیعت، شوری و اجماع بر مسند خلافت و حکومت نشست. ماوردی، در کتاب خود «الاحکام السلطانیة» در این باره سخنی دارد که متن آن چنین است: «علما در تعداد کسانی که امامت بدانها منعقد می‌شود اختلاف کرده در این باره عقاید گوناگونی اظهار کرده‌اند. پاره‌ای گفته‌اند کسانی که امامت از سوی ایشان تأیید می‌شود نباید کمتر از پنج تن باشند یا یکی از آنها با رضایت چهار تن دیگر به امامت می‌رسید. به دو دلیل:

- ۱- بیعت ابو بکر (رضی) از سوی پنج تن که بر آن صحه گذاشتند صورت پذیرفت و آن گاه مردم از آنها پیروی کرده و بدو بیعت نمودند. این پنج تن اینان بوده‌اند:

۱ - عمر بن خطاب

۲- ابو عبیده جراح

۳- اسید بن حضیر

۴- بشر بن سعد

۵- سالم مولی ابی حذیفه - رضی الله عنهم.

۲- عمر (رضی) شوری را در شش نفر نهاد تا امامت با رضایت پنج تن از ایشان برای یکی شان منعقد گردد. «امام الحرمین جوینی متوفی به سال (۴۷۸ هجری) در الارشاد- ص - ۴۳۴- گوید: امامت از سوی یک تن از اهل حل و عقد، منعقد می شود چنانکه در باره ابو بکر چنین شده بود و اجماع در آن شرط نیست. امامت بدون اجماع امت نیز منعقد می گردد.

۳۵- عبد الله اشعری:

ابو موسی عبد الله بن قیس بن سلیم بن حضار بن حرب بن عامر بن عنز بن بکر بن عامر بن عذر بن وائل بن ناجیه بن جماهر بن اشعر بن ادد بن زید بن یشجب اشعری، (۳۶) متوفی به سال (۴۹ ۵۰ ۵۲ ۵۳ هجری) از یاران شجاع پیامبر و از والیان و فاتحان و یکی از دو «حکم» بود که علی (علیه السلام) و معاویه پس از جنگ صفین بدانها رضا دادند. پس از اسلام آوردن به حبشه هجرت کرد.

آن گاه پیامبر او را بر «زبید» و «عدن» گماشت و عمر در سال ۱۷ هجری او را به ولایت بصره برگزید و او اهواز و اصفهان را گشود. آن گاه به کوفه منتقل شد و علی (علیه السلام) او را ابقاء نمود.

سپس جنگ جمل در گرفت و علی از مردم کوفه یاری خواست ولی ابو موسی مردم را از یاری باز داشت. علی (علیه السلام) او را معزول نمود. در آنجا ماند تا مسئله «حکمیت» به میان آمد و عمرو بن عاص او را فریب داد. ابو موسی آن گاه به کوفه بازگشت و در همان جا درگذشت.

۳۶- عبید الله بن ابی رافع:

عبید الله بن ابی رافع، (۳۷) از یاران علی (علیه السلام) و دبیر و پشتیبان او بود. «کتاب قضایا امیر المؤمنین» و: «کتاب من شهد مع امیر المؤمنین (علیه السلام) الجمل و صفین و النهروان من الصحابه» از اوست. از شیعیان برگزیده بود. در جنگهای علی همیشه با او بود. و بیت المال امام را در کوفه بر عهده داشت.

۳۷- عبید الله بن عباس:

ابو محمد عبید الله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم قرشی هاشمی، (۳۸) متوفی به سال (۸۷ یا ۵۸ هجری)، یا در عهد یزید بن معاویه. وی پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود. پیامبر را دیده و از او حدیث نگاه داشته است. از برادرش عبد الله بن عباس یک سال کوچکتر بود. از سوی علی (علیه السلام) والی یمن شد. در سال ۳۶ و ۳۷ هجری به فرمان امام (علیه السلام) راهنمای حجاج در برگزاری حج شد.

در سال ۳۸ هجری نیز از سوی امام به همین منظور به حج رفت و معاویه از سوی خود، یزید بن شجره رهاوی را برای اقامه حج گسیل داشت و این دو با هم ملاقات کردند و از در آشتی در آمدند.

وی پس از شهادت علی (علیه السلام) به معاویه پیوست البته پس از آنکه معاویه صد هزار درهم برای او فرستاده بود. او کسی است که سبب شد تا بیت المال بصره از دست علی (علیه السلام) خارج شود.

۳۸- عثمان بن حنیف:

(۳۹) ابو عبد الله عثمان بن حنیف انصاری. وی در عهد معاویه در گذشت. نسب او را در ذیل نام برادرش سهل بن حنیف آورده‌ایم در جنگ احد و جنگهای بعدی حاضر بود. عمر او را مأمور مساحت مواد عراق کرد و او نیز چنین کرد و خراج آن منطقه را تعیین نمود. علی (علیه السلام) او را عامل بصره کرد و او در آنجا حکومت کرد تا زمانی که طلحه و زبیر همراه عایشه بدانجا آمده و او را از آنجا بیرون کردند.

آن گاه علی (علیه السلام) به بصره آمد و جنگ جمل واقع شد و علی (علیه السلام) پیروز گردید. و عبید الله بن عباس را بر بصره گماشت و عثمان بن حنیف در کوفه بماند و در همانجا درگذشت.

۳۹- عثمان بن عفان:

ابو عبد الله عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف قرشی اموی. (۴۰) در سال (۳۵ هجری) کشته شد. ابو بکر او را به اسلام دعوت کرد و اسلام آورد. او سومین خلیفه از خلفای راستین است. در مکه تولد یافت. در جاهلیت مالدار و از شرفاء بود. در سال (۲۳ هجری) پس از وفات عمر به خلافت رسید. وی نخستین کسی است که بر بنای مسجد الحرام و مسجد الرسول افزود و در روز عید، خطبه را بر نماز مقدم داشت. و خانه‌ای را برای قضاوت در میان مردم برگزید. مردم از این که عثمان خویشاوندان خود را که از بنی امیه بودند، بر ولایت و شهرها می‌گمارد بر او معترض شدند. هیئت‌ها از کوفه و بصره و مصر نزد او آمده از او خواستند تا خویشاوندان خود را معزول کند و چون نپذیرفت او را در خانه‌اش محاصره کردند و از او خواستند تا از خلافت کناره گیرد و او چنین نکرد. در نتیجه چهل روز او را در محاصره نگاه داشتند و سرانجام، از دیوار بالا رفته و او را کشتند. عثمان نود سال زیست.

۴۰- عقیل بن ابی طالب:

ابو یزید عقیل بن عبد مناف بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف قرشی هاشمی، (۴۱) متوفی به سال (...) وی پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و برادر پدری امام علی (علیه السلام) و جعفر بود و از این دو بزرگتر بود. او از جعفر ده سال و جعفر از علی (علیه السلام) ده سال بزرگتر بود. مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بود. وی اسلام آورد و مهاجرت کرد و در غزوه مؤته شرکت داشت. آن گاه بازگشت و بیمار شد. در سایر غزوات نامی از او نیست. حاضر جواب بود و خصم را زود خاموش می ساخت.

در انساب عرب و نیز از تاریخ جنگهای عرب از همه مطلع تر بود ولی قریش را دوست نمی داشت. عیوبشان را بر می شمرد. قرشی داشت که آنرا در مسجد پیامبر می انداخت و بر آن می نشست و مردم به گرد او جمع می شدند و از او انساب و جنگهای عرب را می شنیدند. از بدیهای قریش بسیار می گفت. و از این رو با او دشمن شدند و در باره اش چیزهای ناروا گفتند و او را به حماقت نسبت دادند و داستانها در باره او ساختند. از چیزهایی که ایشان را بر ضد او تأیید می کرد جدایی او از برادرش علی و رفتنش به شام نزد معاویه بود. گویند روزی معاویه به او گفت: - این ابو یزید اگر نمی دانست که من برای او از برادرش بهترم در نزد ما نمی ماند.

عقیل گفت: - برادرم از لحاظ دین برایم بهتر است و تو از لحاظ دنیای من، من دنیا را ترجیح داده ام و از خداوند می خواهم که پایان کارم را نیکو گرداند.

۴۱- علاء حارثی:

علاء بن زیاد حارثی... (۴۲) در کتب رجال نامی از او نیافتیم. شاید در نامش تصحیفی روی داده باشد.

۴۲- عمار بن یاسر:

ابو یقطان عمار بن یاسر بن عامر بن مالک بن کنانه بن قیس بن حصین بن وذیم ابن ثعلبه بن عوف بن حارثه بن عامر الکبر بن یام بن عنس بن مالک بن ادد بن زید بن یشجب مذحجی عنسی، (۴۳) شهید به سال (۳۷ هجری). عمار و پدر و مادرش از نخستین کسانی بودند که اسلام آوردند. وی سی و چند روز پس از ظهور دعوت پیامبر به اسلام در آمد و در راه خدا شکنجه شد، شکنجه ای که عمار دید بسیار سخت بود. در این که آیا وی نیز از مهاجران حبشه بوده است یا خیر اختلاف است.

همه مفسران نزول آیه: «من کفر بالله من بعد ایمانه، الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان» (۴۴) را در باره عمار می دانند. مشرکان عمار را شکنجه دادند و دست از او برنداشتند تا ناگزیر به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دشنام گفت و بت هاشان را ستود آن گاه مشرکان او را رها ساختند سپس به نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از او پرسید: «چه خبر» عمار گفت: «خبر بد، یا رسول الله، تا هنگامی که به تو دشنام نگفتم و خدایانشان را نستودم مرا رها نکردند». پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید: «دلت را چگونه می بینی» گفت «در آرامش ایمان» پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «اگر باز چنین کردند تو نیز چنین کن».

نخستین کسی که در اسلام مسجد ساخت عمار بود. مسجدی که او ساخت مسجد «قباء» بود. عمر او را بر کوفه گماشت. آن گاه همواره از یاران علی (علیه السلام) بود و با او در جنگهای جمل و صفین دلاورانه شرکت جست و در صفین شهید گردید.

در باره قاتل عمار اختلاف است. پاره‌ای قاتل او را ابو العادیه مزنی می‌دانند و پاره‌ای گویند به نیزه جهنی بر خاک افتاد و سپس دیگری بر او فرود آمد و سرش را از تن جدا کرد. آن گاه این دو با هم به خصومت بر خاسته هر کدام ادعا کردند که قاتل عمارند. وی در آن روز ۹۴ سال به قولی ۹۳ و به قولی ۹۱ سال داشت. علی (علیه السلام) هم با جامه تنش او را به خاک سپرد و دیگر غسلش نداد.

۴۳- عمر بن خطاب:

ابو حفص عمر بن خطاب بن نفیل بن عبد العزّی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لؤی قرشی عدوی، (۴۵) متوفی به سال (۲۴ هجری) عمر پس از اسلام آوردن چهل و پنج مرد و یازده زن، اسلام آورد. وی از اشراف بر جسته قریش بود. در جاهلیت سفارت قریش بر عهده او بوده است. اگر در میان قریش جنگ می‌شد و یا بین قریش و دیگران جنگ روی می‌داد عمر را سفیر می‌کردند.

و اگر کسی به مفاخره ایشان می‌آمد و او را قبول می‌کردند، عمر را برای مفاخره به نزد ایشان می‌فرستادند. از او در تذکرها داستانها و قهرمانی‌ها و موضع‌گیری‌های قاطعی نقل کرده‌اند.

امام مسلم در صحیح خود رباب تیمم از عبد الرحمن بن ایزی می‌آورد: «در نزد عمر بودیم مردی پیش او آمده گفت: ای امیر المؤمنین یک ماه، دو ماه می‌گذرد و آب نمی‌یابیم. عمر گفت: اما من نماز نمی‌خوانم تا به آب برسم».

۴۴- عمر مخزومی:

ابو حفص عمر بن ابی سلمة بن عبد الاسد بن هلال بن عبد الله بن عمر بن مخزوم به یقظة بن کعب بن لؤی قرشی مخزومی، (۴۶) متوفی در مدینه به سال (۸۳ هجری). در سال دوم هجرت در حبشه تولد یافت. جنگ خندق بود. با علی در جنگ جمل شرکت کرد. امام (علیه السلام) او را بر بحرین و فارس گماشت. هنگامی که او را عزل کرده و نعمان بن عجلان زرقی را جانشین او کرد به او نوشت: «باری، نعمان بن زرقی را بر بحرین گمارده‌ام و تو را بدون هیچ نکوهشی بر کنار داشته‌ام. ملامتی بر تو نیست. ولایت را نکو انجام داده‌ای و حق امانت را بجای آورده‌ای بی هیچ گمان بد و بی هیچ ملامت و اتهام و گناه نزد من آی.

عزم حرکت به سوی ستمگران شام دارم. دوست می‌دارم همراه من باشی زیرا تو از کسانی باشی که در جهاد با دشمن و بر پاداشتن ستون دین به خواست خدا پشتیبان من است.» پاره‌ای مورخان بر آنند که عمر مخزومی به سال ۳۷ در صفین شهید شده است ولی ابن اثیر در اسد الغابه (۴: ۷۹) در گذشت او را به سال ۸۳ و در دوره عبد الملک بن مروان نوشته است.

۴۵- عمرو بن عاص:

ابو عبد الله عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم بن عمرو بن هصیص بن کعب بن لؤی قرشی، (۴۷) متوفی به سال (۴۳) هجری). از داهیان پنجگانه عرب بود که فتنه‌ها از او آغاز می‌شد و بدو باز می‌گشته است. تبهکاری‌ها و شیطنت‌های او مشهور است و در میان منابع اسلامی دست به دست گشته است.

شیخ بزرگ و حجت ما علامه امینی در کتاب خود الغدير، زندگی عمرو بن عاص را بررسی کرده است بر مبنای صحیح‌ترین روایات در گذشت او به سال (۴۳ هجری) اتفاق افتاده است. وی نود و نه سال زیست. یعقوبی (۲: ۱۹۸) گوید: عمرو بن عاص پیش از مرگ به پسرش گفت: «پدرت دوست می‌داشت در جنگ ذات السلاسل مرده بود. من دست به کارهایی زده‌ام که نمی‌دانم در باره آن چه پاسخی به خداوند بدهم». آن گاه نگاهی به مال فراوانش افکند و گفت: «ای کاش پشکل شتر می‌بودند. ای کاش سی سال پیش از این مرده بودم هنگامی که دنیای معاویه را درست کردم و دین خود را تباه ساختم، دنیای خود را بر آخرتم ترجیح دادم، در برابر راه رستگاری کور ماندم تا آنکه اجلم فرا رسیده است. می‌بینم که معاویه اموال مرا گرفته و بد جانشینی برای من شده است.»

۴۶- قثم بن عباس:

قثم بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم قرشی هاشمی، (۴۸) شهید در سال (...). پسر عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است. مادرش ام الفضل لبابه هلالی دختر حارث بن حزن است. نخستین زن است که پس از خدیجه در مکه اسلام آورد. از میان کسانی که داخل قبر پیامبر شده بودند، آخرین کسی بود که از آن خارج شد. پس آخرین کسی است که با پیامبر دیدار داشته است.

علی (علیه السلام) او را بر مکه گماشت وی همچنان در مکه بود که امام (علیه السلام) شهید گردید.

در ایام معاویه همراه سعید بن عثمان بن عفان به سمرقند رفت و در آنجا به شهادت رسید.

شبهه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود. از او اشعاری در فرهنگهای اعلام ثبت است.

۴۷- کمیل بن زیاد:

کمیل بن زیاد بن نهیک بن هیصم بن سعد بن مالک بن حارث بن صحبان بن سعد بن مالک بن نخع بن عامر بن علة بن جلد بن مالک بن ادد بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبا. (۴۹) در اواخر ذیحجه سال (۸۲ هجری) به دست حجاج پس از آنکه مدتی در انتظار مرگ بود کشته شد. مردی شریف و با شهامت، مطاع، موثق، عابد و از ویژگیان امام علی (علیه السلام) و پسرش امام حسن (علیه السلام) بود. امام از قتلش بدو خبر داده بود. وی در جنگ صفین شرکت داشت و علی (علیه السلام) او را بر «هیت» گماشت. حجاج او را مانند سایر شیعیان علی (علیه السلام) بر سر مذهب کشته بود. وی در فرمانروایی ضعیف بود. سپاهیان معاویه به اطراف عراق شبیخون می‌زدند و او آنها را دفع نمی‌کرد و در برابر، می‌کوشید تا ضعف خود را با حمله کردن به اطراف قلمرو معاویه مانند «قرقیساء و سایر قراء

کنار فرات جبران کند. امام (علیه السلام) این روش را از او نکوهش کرد و در این باره فرمود: «این عجز آشکار است که کارگزار، قلمرو خود را فرو گذارد و دست به کارهایی زند که وظیفه، او نیست» (۵۰).

از او اخبار و حکایات زیادی بر جای مانده است. دعای معروف «کمیل» به نام او است که امام (علیه السلام) بدو آموخته بود. این داستان مربوط به اوست که: شبی از شبها، امام از مسجد کوفه به خانه می‌رفت. کمیل نیز با او بود. در راه از کنار خانه‌ای می‌گذشتند که در آن مردی با صدای حزین قرآن می‌خواند. آیه‌ای که می‌خواند این بود اَمَّنْ هُوَ قَانَتْ اَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ... (۵۱) (آیا کسی که در لحظات شب در حال سجود و قیام به نیایش مشغول است و از آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است...) کمیل را خوش آمد و به حال آن مرد رشک برد بی آنکه چیزی بر زبان آورد. آن گاه علی (علیه السلام) رو به کمیل کرد و گفت: «آوای این مرد تو را نفریبد. او از دوزخیان است. در آینده به تو خبر خواهم داد.» کمیل در شگفت ماند که چگونه امام از آنچه در درونش می‌گذشته آگاه شده است و آنگهی، او را با چنین حال نیکی اهل آتش می‌داند. زمانی دراز گذشت تا آنکه خوارج کارشان بدانجا کشید که دیده‌ایم و امام (علیه السلام) با آنها که بسیاری‌شان قرآن را چنانکه فرود آمده بود از بر داشتند، جنگید. در آن روز کمیل در برابر امام (علیه السلام) ایستاده بود. از شمشیرش خون می‌چکید و سرهای آن کافران بر زمین ریخته بود. امام نوک شمشیرش را بر یکی از آن سرها نهاد و فرمود: ای کمیل امن هو قانت اَنَاءَ اللَّيْلِ... یعنی این همان شخصی است که در آن شب این آیه را می‌خوانده و تو از حال او رشک می‌برده‌ای. کمیل به پای امام افتاد و بر آن بوسه زد و استغفار کرد.

۴۸- مالک اشتر:

مالک بن حارث بن عبد یغوث نخعی معروف به اشتر، (۵۲) در سال (۳۷ یا ۳۸ هجری) مسموم گردید و به شهادت رسید، از امیران و از دلیران بزرگ و رئیس قومش بود. وی جاهلیت را درک کرد. در کوفه ساکن شد و از پشت او نسلی در کوفه زیستند. در جنگ یرموک حاضر بود، هم در این جنگ بود که چشم خود را از دست داد. در همه جا با علی (علیه السلام) بود. و در جنگ جمل، محمد بن طلحه را کشت و همه تذکره نویسان او را ستوده‌اند او را اشعاری است که در مراجع ثبت است. امام او را به ولایت مصر فرستاد و نامه‌ای همراه او کرد که: بسم الله الرحمن الرحيم «از بنده خدا علی فرمانروای مؤمنان به کسانی که برای خدا به خشم آمده‌اند. هنگامی که دیده‌اند از فرمان خداوند هم در زمینش سر می‌پیچند و این که ستم همه را از بد و نیک فرا گرفته از هیچ بدی دست بر نمی‌دارند و هیچ خیری نیست که بدو دل نبندد... درود بر شما. خدا را که خدایی جز او نیست می‌ستایم. باری، من بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستاده‌ام که در ایام ترس چشم بر هم نمی‌نهد و از بیم مصائب، از دشمن نمی‌هراسد و بر تبهکاران از آتش سخت‌تر است. او مالک بن حارث از تبار مذحج است، به او گوش فرا دهید و از فرمائش اطاعت کنید، چه او شمشیری از شمشیرهای خداوند است. قوی ضربت و تیز دم است. اگر گسیلتان دارد بکوچید و اگر فرمان به ماندن دهد بمانید، چرا که اگر اقدام کند یا از اقدام دست بدارد به امر من است. من شما را بداشتن او بر خود مقدم داشته‌ام. چه، از خلوص او به شما و سرسختی او در برابر دشمن شما آگاهم. خداوند شما را در سایه تقوی حفظ کند و در ایمان و یقین پایدار بدارد، و السلام».

همین که معاویه از خبر عزیمت مالک به مصر آگاه شد بر او دشوار آمد مردی از اهل خراج را به سوی او فرستاد و مرد بدو نیرنگ زد و مسموش کرد و کشت. معاویه چون از مرگ او آگاه شد و خطاب به مردم گفت: «اما بعد، علی را دو دست بود یکی در صفین بریده شد و آن عمار بن یاسر بود و دیگری امروز که مالک اشتر است».

۴۹- محمد بن ابی بکر:

محمد بن ابی بکر عبد الله بن عثمان. (۵۳) مادرش اسماء بنت عمیس خنمی است. در حجة الوداع در ذی الخلیفه هنگامی که مادرش به حج رفته بود او را بزاد. عایشه به او ابو القاسم می گفت. پس از مرگ ابو بکر، علی (علیه السلام) با مادرش ازدواج کرد. محمد در جنگ جمل همراه علی بود و در صفین نیز حضور داشت. محمد بن ابی بکر از جمله کسانی بود که در محاصره عثمان شرکت داشت و برای کشتنش داخل خانه او شد. امام علی (علیه السلام) در باره او فرماید: «محمد پسر من از پشت ابو بکر است». پس از کشته شدن مالک اشتر، امام او را به مصر فرستاد. بر معاویه گران آمد و عمرو بن عاص را به جنگ او فرستاد. عمرو بن عاص به سوی او حرکت کرد و پس از جنگی که در میانشان در گرفت محمد بن حنفیه شکست خورد و در خرابه ای پنهان شد. او را از آنجا بیرون آوردند، کشتند و در شکم الاغ مرده ای نهاده سوزانیدند پاره ای گفته اند که سر از تنش جدا کرده به نزد معاویه بن ابی سفیان در دمشق بردند و در شهر گردانیدند و او نخستین کسی است در اسلام که سرش را چنین بگردانیدند. عایشه چون از خبر قتل برادرش آگاه شد بسیار غمگین شد و فرزندان و خانواده اش را به نزد خود آورد و تربیت ایشان را بر عهده گرفت.

به روایت طبری (۶: ۵۸-۶۱) و ابن اثیر (۳: ۱۵۴) و ابن کثیر (۷: ۳۱۳) عایشه سخت بی تابی کرد چنانکه پس از نماز به معاویه و عمر لعنت می فرستاد.

۵۰- محمد بن حنفیه:

ابو القاسم محمد بن الامام علی بن ابی طالب که به ابن حنفیه معروف است. (۵۴) وی به سال (۸۱ هجری) در گذشت. از دانشمندان زاهدان و عابدان و شجاعان روزگار و پس از امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) برترین فرزندان علی (علیه السلام) بود. «حنفیه» لقب مادر اوست. مادرش «خوله» دختر جعفر بن قیس بن سلمة بن عبد الله بن ثعلبة بن یربوع بن ثعلبة بن دول بن حنفیه بن لجیم و از اسیران اهل رده بود. او را به فروش گذاشته بودند و علی (علیه السلام) او را به زنی گرفت و پسرش محمد بنام او معروف و بدو منسوب شد. در جنگهای امام (علیه السلام) همراه او بود در صفین نیز شرکت داشت و پس از شهادت علی (علیه السلام) از کوفه به مدینه باز گشت و در آنجا ماند تا سرانجام در سال ۸۰-۸۱ در شصت و پنج سالگی در گذشت.

۵۱- مروان بن حکم:

ابو عبد الملك مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف قرشی اموی. پسر عموی عثمان بن عفان بود در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به سال دوم هجرت که هم زمان با جنگ احد و به روایتی جنگ خندق تولد یافت و تولد او در مکه یا طائف اتفاق افتاد. از کودکی در طائف بود زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدرش «حکم» را به علت فساد و کفرش به طائف تبعید کرده بود. گویند که او در خانه پیامبر سر می کشید و به اسرار پیامبر گوش می داد. گویند پیامبر یک بار که حکم به خانه سر کشیده بود می خواست کورش کند و گویند که او راه رفتن و پاره ای حرکات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را تقلید می کرده است. مروان و پدرش در خارج از مدینه ماندند و ابو بکر و عمر بازگشت ایشان به مدینه را نپذیرفتند و گفتند ما دستور پیامبر را نقض نمی کنیم. تا آنکه عثمان خلیفه شد و آن دو را باز گردانید. عثمان مروان را به دبیری خود برگزید و در نزد خود نگاه داشت. روزی علی (علیه السلام) رو به مروان کرد و گفت: «وای بر تو و وای بر امت محمد از تو و از فرزندان تو». به او «حیظ باطل»: (لعاب خورشید) می گفتند. در روز محاصره عثمان ضربتی بر قفای او وارد شد و گردنش معیوب گردید چنانکه از آن پس گردن او کوتاه ماند. پس از مرگ معاویه بن یزید بن معاویه از آنجا که جانشینی برای خود معین نکرد، در شام با مروان بن حکم بیعت کردند. ضحاک بن قیس فهری در شام با عبد الله بن زبیر بیعت نمود این دو با هم در «مرج راهط» دمشق جنگیدند و ضحاک کشته شد و کار مروان در شام و مصر راست شد. مروان با مادر خالد بن یزید ازدواج کرد تا خالد را کوچک کند. روزی به خالد گفت: «ای پسر زن پشت خیس» خالد به او گفت: «تو خائن به امانت باشی».

روزی خالد از این رفتار مروان پیش مادرش شکایت برد. مادرش گفت: «به او نگو که این مطلب را به من گفته ای» آن گاه همین که مروان نزد او آمد با کنیزان خود برخاست و با هم او را خفه کردند.

مروان از معدود کسانی است که بدست زنان کشته شده اند.

۵۲ مصقله شیبانی:

مصقله بن هبیره بن شبل بن یثربی بن امری القیس بن ربیعہ مالک بن ثعلبه بن عکابه بن صعب بن علی بن بکر بن وائل. (۵۵) از اصحاب و یاران علی (علیه السلام) است. ولی سرانجام به سوی معاویه گریخت و به سپاه او پیوست معاویه در آرام کردن ربیعہ هنگامی که بر او شوریده بودند از مصقله کمک گرفت. مصقله در جنگ صفین شرکت داشت.

۵۳- معاویه:

ابو یزید معاویه بن صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف قرشی اموی متوفی به سال (۶۰ یا ۵۹ هجری). (۵۶) مادرش هند دختر عقبه ربیعۀ بن عبد شمس. معاویه مؤسس سلسله اموی در شام است. پس از آنکه علی (علیه السلام) به خلافت رسید میان دو خاندان اموی و قرشی اختلاف افتاد و مردم یکدیگر را به تعصبات جاهلی خواندند و در رأس کسانی که به این آتش دامن می‌زدند معاویه بود. او به خونخواهی عثمان برخاست در حالی که مردم شام از خلافت چیزی جز حرفهای شیرین او نمی‌دانستند.

بسیاری از شامیان و بیشتر قبایل تکر و عرب و آزمندانشان به گرد معاویه جمع شدند، در نتیجه از اطاعت علی (علیه السلام) سر پیچیده و مدعی خلافت شد. علی ناگزیر به جنگ شد. در صفین با او نبرد کرد و به اسیر شدن معاویه چیزی نمانده بود که عمرو بن عاص برای نجات او نیرنگی سوار کرد. به سپاه خود گفت تا قرآن را بر سر نیزه کنند و وانمود کنند که خواستار داوری قرآن هستند.

آن گاه جنگهای سخت دیگری روی داد و معاویه مردم را به بخششها و هدایا و اموال فریفت و فرمانداری ما دام العمر مصر را به عنوان پاداش به عمرو عاص داد.

زیرا قبلا با هم شرط کرده بودند که در صورت پیروزی چنین شود. دولت اموی به مدت نود سال و سه ماه و سه روز بر گردن مسلمین سوار بود. چه خونهای پاک که بر زمین ریخت و شریعت و سنت را به بازی گرفت و تحریفها پدید آورد و دروغها ساخت و تهمت‌ها زد.

۵۴- معقل ریاحی:

معقل بن قیس ریاحی از فرزندان ریاح بن یربوع بن حنظله بن مالک بن زید مناة بن تمیم، (۵۷) متوفی به سال (...)، قهرمانی با شهامت و دلیر بود. از شیعیان امام علی (علیه السلام) و از مدافعان او بوده است. در نبردها از جمله در جنگ صفین شرکت داشت. در کوفه ریاست داشت و از قهرمانهای این شهر بود.

عمار بن یاسر او را با هرمزان همراه با خبر فتح شوشتر به نزد عمر بن خطاب برد و علی (علیه السلام) او را با هزار سپاهی مجهز ساخت و گفت به سمت موصل و نصیبین حرکت کن و در «رقه» به دیدار من آی. چون من به آنجا خواهم آمد. مردم را آرام کن و ایمن بدار و جز با کسی که با تو می‌جنگد نبرد مکن در «خنکای» صبح و عصر حرکت کن و از زمینهای پست بگذار، در شب اقامت کن، آرام حرکت کن، و در شب راه مبر، زیرا خداوند شب را برای آرمیدن قرار داده است. تن خود و سربازانت را در آن آسایش ده و همین که سحر شد و سپیده گسترش یافت حرکت کن.

۵۵- مغیره بن احنث:

مغیره بن احنث بن شریق بن عمرو بن وهب بن علاج بن ابی سلمة بن عبد العزى بن غیرة بن عوف بن ثقیف ثقفی، (۵۸) او با بنی زهره هم پیمان بود. مغیره در واقعه محاصره عثمان بن عفان مبارزه‌ای سخت کرد و با عثمان کشته شد.

۵۶- منذر عبدی:

منذر بن جارود بشر بن عمرو بن خنیس عبدی، (۵۹) متوفی به سال (۱۶۱ هجری). از سروران سخاوتمند بود. در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تولد یافت. در جنگ جمل با علی (علیه السلام) بود و امام امارت استخر را بدو سپرد ولی بعدها از او چیزهایی ناخوشایند شنید و او را به موجب نامه‌ای که به او نوشت برکنار کرد.

آن گاه از علی (علیه السلام) روی برتافت و عبید الله بن زیاد او را به حدود هند گمارد و در سال ۶۱ هجری در آنجا درگذشت. گویند مذهب خوارج داشت و از شاعران به شمار می‌آمد. اشعار او در منابع ثبت است.

۵۷- نعمان زرقی:

نعمان بن عجلان بن نعمان بن عامر بن زریق بن عبد حارثة بن مالک بن غضب بن جشم بن خزرج انصاری، (۶۰) متوفی به سال (...). شاعر و زبان انصار بود.

علی (علیه السلام) او را بر بحرین گمارد. از بنی زریق هر کس که به نزد او می‌آمد به او عطایا می‌داد. در صفین شرکت کرد و از اشعار وی در منابع ادب و تذکره‌ها ثبت است.

۵۸- نوف بکالی:

ابو یزید نوف بن فضاله بکالی، (۶۱) که از تابعین بود، متوفی به سال (...) از یاران علی (علیه السلام) و از شیعیان خاص او بود. در ساحت مسجد کوفه به نزد علی (علیه السلام) آمد و گفت مرا پند ده

۵۹- هاشم مرقال:

ابو عمر هاشم بن عتبة بن مالک بن اهییب بن عبد مناف بن زهره قرشی زهری، (۶۲) مقتول در صفین به سال (۳۷ هجری) به «مرقال» معروف است. وی پسر برادر سعد بن ابی وقاص است. در کوفه منزل کرد و در روز «فتح» اسلام آورد. قهرمان و دلاور و از نیکان و فاضلان و از یاران علی (علیه السلام) بود. امام در صفین رایت را بدو سپرد و چون به سرعت آنرا حمل می‌کرد به «مرقال» ملقب شد. وی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به حساب می‌آید. در جنگ یرموک شام چشمش کور شد.

«جلولاء» از سرزمین فارس را او گشود و ایرانیان را مغلوب ساخت. به جنگ جلولاء، فتح الفتوح گفتند. غنایم این جنگ به هجده میلیون رسید.

پس از کشته شدن عثمان، هاشم مرقال به نزد ابو موسی اشعری رفت. در آن وقت امیر کوفه بود گفت: ای ابو موسی با علی بن ابی طالب (علیه السلام) که پس از پیامبر بهترین انسان این امت است بیعت کن ابو موسی گفت: شتاب مکن، بگذار ببینیم مردم چه می‌کنند و اکثریت با کیست. از نزد او خارج شد در حالی که دست راست خود را بر دست چپ نهاده می‌گفت: این بیعت من با کسی است که پس از پیامبر بهترین انسان این امت است.

به خانه آمد و از فرزندان خود آنهایی را که به سن بلوغ رسیده بودند برداشت و به سوی امام (علیه السلام) در «ذی قار» رفت و نخستین کسی بود که به امام پیوست و در صفین در کنارش شهید گردید. قبل از شهادت دستهای او قطع شده بود. امام در باره‌اش دعا کرده بود که: خداوندا... شهادت در راه خویش و نیز مصاحبت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را روزی او گردان.

۶۰- همام:

همام بن شریح بن زید بن مرة بن عمرو بن ضبیعة بن حارث بن دول بن صباح، (۶۳) متوفی به سال (...). از شیعیان و دوستان و یاران علی (علیه السلام) و مردی عابد و وارسته و مجتهد بود. در کوفه مسکن کرد از ملازمان علی بود. از مجالس و مواعظ او سود می‌برد بسیاری از حکم و نوادر امام را در سینه محفوظ داشت.

۶۱- عایشه:

ام عبد الله عایشه دختر ابو بکر، (۶۴) در سال (۵۷ یا ۵۸ یا ۵۶ یا ۵۹ هجری) در شصت سالگی درگذشت و ابو هریره بر او نماز گزارد و در بقیع به خاک سپرده شد از روایان حدیث و از صحابه و از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود. به اقدامات و تحریکات و حوادث خونین دست زد. از آنهاست جنگ جمل که انسانهای بی گناهی در آن قربانی شدند و خونهای پاک در آن به زمین ریخت.

آن گاه به مدینه بازگشت و زنان مهاجرین و انصار، و حتی صحابیان بزرگی چون مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص و ابن زبیر از کار او نکوهش کردند و خوارج نیز خروج او را همراه با سپاه به بصره زشت شمردند.

ثعالبی در «ثمار القلوب» (ص ۲۵۶) می‌نویسد: امّ اوفی عبدی به نزد عایشه (رض) رفت و بدو گفت: یا ام المؤمنین چه می‌گویی در باره زنی که بچه کودک کوچک خود را کشته است. گفت مستحق آتش است. ام اوفی گفت: کوچکتر از آن است که فکر می‌کنی. گفت: مستوجب آتش است. ام اوفی گفت: چه می‌گویی در باره زنی که هزاران نفر از فرزندان بزرگ خود را کشته است.

۶۲- فاطمه زهراء:

ام الحسین فاطمه دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، (۶۵) در سال دوم بعثت و به روایتی در سال پنجم بعثت متولد شد و در سال یازدهم هجرت شهید گردید. پیامبر در باره او سخنانی دارد که در کتب عامه و خاصه آمده است و اینجا جای ذکر آنها نیست. در زندگی دردها و دشواری‌ها و آزارهایی دید که انتظار آن نمی‌رفت. با آنکه صحابه پیامبر همگی این گفته پیامبر را شنیدند که فرمود: «فاطمه پاره تن من است.» هر کس او را شاد کند مرا شاد کرده و هر که او را برنجاند مرا رنجانیده است.

«فاطمه عزیزترین مخلوق در نظر من است.»